

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و سی و هشتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۸۱ گنج حضور، بخش دوم

قعر چه بگزید هر که عاقل است
زان که در خلوت، صفاهای دل است

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۹۹)

هر کس خردمند باشد، از چشم من‌های ذهنی پردرد پنهان می‌شود و در عمق چاه خلوت‌نشینی می‌کند؛ زیرا در خلوت، دل صفا پیدا می‌کند.

نکته ۱: اگر ما به مقامی برسیم، من‌های ذهنی نمی‌گذارند پیشرفت کنیم، «سؤال می‌پرسند، می‌گویند ما را ارزیابی کنید و چیزی به ما یاد بدهید.» اما مقصود آن‌ها پیشرفت نیست، فقط می‌خواهند تأیید بگیرند و اگر آینه‌ما نشان دهد کارشان غلط است، دشمن ما شده و نمی‌گذارند روی خود کار کنیم و در نتیجه باعث متوقف شدن پیشرفت ما می‌شوند.

نکته ۲: ما نباید به برنامه گنج حضور با من‌ذهنی گوش بدهیم، بلکه باید با این برنامه روی من‌ذهنی مان اثر بگذاریم و بشناسیم این من‌ذهنی چه موجودی است و چگونه به ما ضرر می‌زند و آن جاهایی که می‌خواهد از ما سوءاستفاده کند، جلویش را بگیریم.

کار پنهان کن تو از چشمان خود
تا بود کارت سلیم از چشم بد

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۱)

کار کردن روی خود را از چشمان من ذهنی‌ات پنهان کن، یعنی ذهنت را خاموش کن تا کار عدم کردنِ مرکزت از آسیبِ چشمِ بدِ من ذهنی خودت و من‌های ذهنی دیگر، سالم و در امان بماند.

نکته: ما با فضاگشایی می‌توانیم کارمان را از چشم بدِ من ذهنی‌مان پنهان کنیم، زیرا من ذهنی نمی‌فهمد در فضای گشوده‌شده چه اتفاقی می‌افتد. هشیاری جسمی، هشیاری حضور را نمی‌شناسد.

هنر خویش بپوشم ز همه، تا نخرندم
به دو صد عیب بِلَنگم، که خرد جز تو امیرم؟

-(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۱۲)

[از زبان انسان به خداوند می گوید:] من برخلاف میل من ذهنی ام عمل می کنم و اگر هنری داشته باشم آن را در برابر من های ذهنی پنهان می کنم تا به من توجه نکنند و مرا نخرند و خود را با دو صد عیب و لنگش نشان می دهم و از پندار کمال می پرهیزم تا کسی مرا تأیید نکند. ای خدایی که امیر من هستی، غیر از تو چه کسی مرا که پر از عیب و همانیدگی هستم می خرد؟

چراغ است این دل بیدار به زیر دامنش می‌دار
از این باد و هوا بگذر، هوایش شور و شر دارد
- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۳)

این دلت را که از خواب ذهن بیدار شده و مانند چراغی روشن است، و محصول معنویات را که با فضاگشایی و تمرین به دست آورده‌ای، زیر دامن فضاگشایی حفظ کن تا از آسیب باد من‌ذهنی خودت و من‌های ذهنی بیرون و تأثیرات مخربی که دارند در امان باشد. از این بادها و هواهای من‌ذهنی که هشیاری تو را می‌دزدد و تو را به واکنش وامی‌دارد دوری کن؛ زیرا ممکن است چراغ هشیاری تو را خاموش کند.

نکته ۱: آیا ممکن است ما ده سال روی خودمان کار کنیم و بعد از این کار صرف‌نظر کنیم و از این راه برگردیم؟
بله، خیلی ساده است، کافی است به دنده سبب‌سازی بیفتیم و دیگر به حضور برنگردیم. درحقیقت از زمانی که به سبب‌سازی ذهن می‌افتیم، از رحمت ایزدی محروم می‌شویم.

نکته ۲: از جمله واکنش‌های من‌ذهنی می‌توان به ترس، ملامت، نگرانی، خشم، دلتنگی، حسادت، حس خبط، حس ضرر، کوچک شدن، حس توهین به ناموس بدلی، ستیزه و حس کم شدن زندگی در اثر کم شدن همانیدگی، اشاره کرد.

خانه را من روفتم از نیک و بد
خانه‌ام پرست از عشقِ احد

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۴)

[مولانا از زبان انسان زنده‌شده به زندگی می‌گوید:] من با فضاگشایی خانهٔ دلم را از همانیدگی‌ها که با کم و زیاد شدنشان دچار قضاوت ذهنی شده، آن‌ها را نیک و بد می‌کردم، جارو و پاک کردم. بنابراین خانهٔ دلم از همانیدگی‌ها خالی شده و مملو از عشق خداوند یگانه است.

هر چه بینم اندر او غیر خدا
 آن من نبود، بود عکس گدا
 - (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۵)

در آینه دل، در این فضای گشوده شده که هیچ همانیدگی‌ای در آن باقی نمانده، هر چیزی جز خدا بینم، انعکاس وجود من نیست؛ زیرا از من ذهنی من چیزی باقی نمانده. بنابراین انعکاس من‌های ذهنی عبوس و گدا صفت است.

نکته ۱: هر من‌ذهنی حسود است، تا حدی که ممکن است مادر به فرزند خود یا برادر به برادر خود حسادت کند و دلش بخواهد به او ضرر برساند و تنها راه رهایی از این کار زشت رفتن خانه درون از همانیدگی‌ها است.
 نکته ۲: ما در من‌ذهنی فکر می‌کنیم تا انتقاد نکنیم آدم‌ها درست نمی‌شوند، در حالی که انتقاد و بدگویی راهگشا نبوده و انرژی انتقاد اصلاح‌کننده نیست بلکه تخریب‌کننده است. درحقیقت هر کسی عیب می‌گوید من‌ذهنی دارد.
 نکته ۳: دو جور انرژی داریم، یکی انرژی سامان‌بخش و آبادان‌کننده زندگی است که در اثر فضاگشایی به دست می‌آید و دیگری انرژی تخریب‌کننده است که در اثر سبب‌سازی من‌ذهنی، فرعونیت و منیت به وجود می‌آید که همه چیز از جمله کره زمین را خراب می‌کند.

گفت: من آینه‌ام، مَصْقُول دست
تُرک و هندو در من آن بیند که هست

–(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۰)

–مَصْقُول: صیقل یافته

حضرت رسول (ص) فرمود: [دراثر فضاگشایی و پاک شدن مرکز از همانیدگی‌ها اینک] من آینه‌ای هستم که با دست قدرت الهی صیقل یافته‌ام، بنابراین هم زیباروی تُرک مثل ابوبکر صدیق که به حضور زنده است و هم هندویی مثل ابوجهل که من ذهنی دارد، واقعیت خود را در من می‌بینند.

هر جا که بینی شاهدهی، چون آینه پیشش نشین
هر جا که بینی ناخوشی، آینه درکش در نمد

–(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷)

–شاهد: زیبارو

–آینه در نمد کشیدن: منظور روی تافتن و چشم بر هم نهادن است.

[مولانا در این بیت توصیه می کند] هر جا انسان عاشق و زیبارویی را دیدی که با فضاگشایی ناظر بر خودش، خدا و جهان است و هشیاری اش روی هشیاری منطبق شده و از جهان جدا گشته است، مثل آینه در کنارش بنشین تا ارتعاش او در مرکزت منعکس شود. و هر جا شخص ناخوشی را دیدی که من ذهنی دارد و پر از درد است، آنگاه آینه حضورت را پنهان کن، شادی درونت را نشان نده، از خبر و سنی کردن اجتناب کرده و فقط روی خودت تمرکز کن.

علتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذودلال

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴)

-ذودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی عشوه‌گر که هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از پندار کمال و «می‌دانم» من ذهنی وجود ندارد که براساس آن خود را عاقل دانسته و با گذشتن از یک فکر همانیده به فکر دیگر، ناموس و درد ایجاد می‌کنی.

در تگ جو هست سرگین ای فتی
گرچه جو صافی نماید مر تو را

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹)

فتی: جوان، جوانمرد

ای جوانمرد [اگر حتی یک لحظه مرکزت عدم شود، متوجه خواهی شد که] در اعماق جوی به ظاهر آرام ذهنت انبوهی از سرگین دردهایی چون خشم، ترس، انتقام‌جویی و کینه‌ورزی، حسادت، نگرانی و اضطراب و غیره وجود دارد که با کمترین واکنش بالا می‌آیند. هرچند به دلیل داشتن پندار کمال و حیثیت بدلی من‌ذهنی، این جوی صاف و آرام به نظر می‌رسد.

نکته: ذهن ما نسبت به رفتارهایی شرطی شده‌است و اگر کسی برعکس آن‌ها عمل کند به ما برمی‌خورد. اگر ما نسبت به حرف‌ها و رفتارهای دیگران واکنش نشان می‌دهیم، پس حتماً ناموس داریم و این بسیار خطرناک است.

کرده حق ناموس را صد من حدید
 ای بسی بسته به بند ناپدید
 - (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰)

- حدید: آهن

خداوند آبرو و حیثیت بدلی من ذهنی را که ناشی از پندار کمال اوست، همانند صد من آهن کرده و به صورت زنجیری نامرئی بر دست و پای هشیاری انسان بسته است. چه بسیارند کسانی که به وسیله این زنجیر پنهانی در ذهن اسیرند، به طوری که نمی توانند به اشتباهشان اقرار کرده و درد هشیاران بکشند؛ در نتیجه نمی توانند از ذهن آزاد شوند.

نکته: ما باید بگوییم: «هرکاری که من های ذهنی می کنند به من بر نمی خورد.» زیرا اگر بر بخورد به سبب سازی ذهن می افتیم و از رحمت ایزدی بی نصیب می مانیم. اگر رحمت ایزدی به ما نرسد مفلس شده و مجبور می شویم از چیزهای بیرونی و همانیدگی ها که مانند سم هستند شیر بکشیم.

چون ملایک گوی: لا عِلْمَ لَنَا
تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰)-

ای انسان فضا را بگشا و مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست.» و دیگر به وسیله دانش من ذهنی عمل نکن و بگو نمی دانم تا «عِلْمَتَنَا» یعنی خرد و دانش ایزدی که در اثر گشودن فضا و مرکز عدم در این لحظه به تو عطا می شود، دستت را بگیرد و از ذهن بیرون بکشد.

نکته ۱: افسانه من ذهنی جهنم ما بر روی زمین است و اگر ما در من ذهنی پیشرفته زندگی می کنیم، این آلت شکنجه ماست. در حقیقت زیادتر شدن سن تقویمی سبب بهتر شدن وضعیت من ذهنی نمی شود، بلکه سبب بدتر شدنش می شود.

نکته ۲: اگر ما تصمیم بگیریم آن چیزی را که ذهنمان نشان می‌دهد مهم ندانیم تا به مرکز ما نیاید، در این صورت می‌توانیم عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را از خود زندگی بگیریم و مرکزمان را عدم کنیم.

نکته ۳: ما باید اقرار کنیم به خودمان ظلم کرده‌ایم، زیرا همیشه به ذهن رفته‌ایم، از طریق همانندگی‌ها دیده‌ایم، سبب‌سازی کرده‌ایم و خودمان را در ذهن زندانی کرده و از رحمت ایزدی محروم نموده‌ایم.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: «منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»»

هرچه گوید مرد عاشق، بوی عشق
از دهانش می‌جهد در کوی عشق

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۸۰)

انسان عاشق که بر حسب فضای گشوده‌شده و مرکز عدم فکر و عمل می‌کند و حرف می‌زند، هرچه بگوید و هر کاری انجام بدهد از دهانش بوی عشق و زندگی می‌آید و هر لحظه از زمینه عشق فکر و عمل می‌کند.

نکته: انرژی عشق است که مخالف ندارد، ایجاد مقاومت نمی‌کند و انسان ساز است، انسان‌ها را آزاد می‌کند و به ارتعاش زندگی درمی‌آورد، سامان‌بخش است و جهان را آباد می‌کند.

گر بگوید فقه، فقر آید همه
بوی فقر آید از آن خوش دَمَدَمه

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۸۱)-

اگر انسان عاشق با مرکز عدم درباره باورها، الگوها و یک سری اصول جامد صحبت کند باز هم بوی فقر، فضاگشایی و آزادی از آن خوش حرف و خوش نفس نمایان می‌گردد و با حرف‌هایش مردم را به زندانِ ذهن نمی‌اندازد؛ زیرا او از زمینه زندگی حرف می‌زند و هرچه می‌گوید درست است.

ور بگوید کُفر، دارد بوی دین
ور به شک گوید، شکش گردد یقین

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۸۲)

انسانی که فضا را باز کرده و با خدا یکی شده است، اگر به ظاهر کلماتی کفرآمیز هم بگوید، بوی دین، بوی خداوند می دهد و اگر از روی شک و تردید هم سخن بگوید موجب یقین می شود. [او هر کاری کند و هر حرفی بزند سازنده است.]

کار آن کار است، ای مشتاق مست
کاندر آن کار، آر رسد مرگت خوش است

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۰۸)-

ای عاشق مست که از جنس آلت و خدا و مشتاق زنده شدن به او هستی ولی به اشتباه مست همانیدگی‌ها و اجسام شده‌ای، آن کاری کار است که با فضاگشایی و مرکز عدم انجامش دهی و باعث شود انرژی زنده‌کننده، برکت و خرد زندگی به فکر و عملت بریزد، همانیدگی‌ها شناسایی و انداخته شود و نسبت به من ذهنی کوچک شده یا بمیری، مرگی که برایت خوشایند باشد.

نکته: من ذهنی برای زندگی، چیزی غیرقابل قبول و قدغن است. به همین ترتیب کاری هم که بر حسب سبب‌سازی من ذهنی و اصول جامد آن انجام شود، کاری مخرب است و کار واقعی نیست.

کاهل و ناداشت بُدم، کار درآورد مرا
 طوطی اندیشه او همچو شکر خورد مرا
 - (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳)

- ناداشت: بی همه چیز، آن که هیچ صفت خوب ندارد، بی شرم، بی اعتقاد

من در من ذهنی تنبل و بیکاره بودم و کار مفیدی از من بر نمی آمد. اما وقتی فضا را گشودم، زندگی با صنع خود
 مرا به کار انداخت و بدین ترتیب کارهایم سازنده و خلاق شد. همچنین طوطی اندیشه زندگی یعنی همین فضای
 گشوده شده همانیدگی ها و دردهایم را همچون شکر خورد، هشیاری مرا از من ذهنی بیرون کشید و من به
 بی نهایت و ابدیت خداوند زنده شدم.

یک زمان کار است بگزار و بتاز
کارِ کوتاه را مکن بر خود دراز

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱)

-گزاردن: انجام دادن، ادا کردن

ای انسان، کار زنده شدن به زندگی یک لحظه بیشتر نیست و در یک لحظه می توانی این کار را انجام بدهی، بنابراین فضا را باز کن و بارها کردن من ذهنی، به سوی زندگی بشتاب و این کار راحت و کوتاه را این قدر طولانی نکن.

نکته: به این دلیل که مقاومت، درد و سبب سازی من ذهنی در کودکان و نوجوانان کمتر است، آنها بسیار زود می توانند به حضور زنده شوند.

خواه در صد سال، خواهی یک زمان
این امانت واگذار و وارهان

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۲)

-گزاردن: انجام دادن، ادا کردن

[ای انسان قدرت انتخاب به دست توست،] حال می خواهی کار زنده شدن به زندگی را با «رُدّوا لَعَادُوا» یعنی برگشت دوباره به ذهن طولانی کرده و در صد سال انجام دهی، و یا در یک لحظه با فضاگشایی از ذهن بیرون پیری؛ بالاخره باید حق امانت الهی را ادا کنی و از ذهن خارج شوی.

فکر آن باشد که بگشاید رهی
راه آن باشد که پیش آید شهی

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۷)

ای انسان، آن فکری فکر است که صنع و خلاقیت زندگی در آن باشد و از طریق فضای گشوده شده و بدون دخالت ذهن راهی را باز کند. راه حقیقی، راهی است که انسان را به شاهی برساند، یعنی به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده گرداند.

شاه آن باشد که از خود شه بود
نه به مخزن‌ها و لشکر شه شود
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۸)

[مولانا می‌گوید:] شاه آن شاه‌ی است که در ذات خودش شاه باشد، نه این که براساس همانیدگی‌ها و هر چیزی که ذهنش نشان می‌دهد، شاه شود. یعنی شاه‌ی او وابسته به علل و اسباب ظاهری و زیاد شدن همانیدگی‌ها نباشد.

نکته: اگر ما از جهان جدا شده، روی پای زندگی قائم شویم، خداوند شاه‌ی خود را در ما تثبیت می‌کند.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس و دیوان حافظ، موضوع برنامه ۹۸۱ گنج حضور، بخش سوم (۱)

تشنه را درد سر آرد بانگِ رعد
چون نداند گاو کشاند ابرِ سعد

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۴)

-سعد: خجسته، مبارک، مقابلِ نحس

صدای غرش رعد برای انسان تشنه، دردسر ایجاد می کند، زیرا او نمی داند که این صدا، ابرِ خجسته و باران رحمت خداوند را در پی دارد.

نکته ۱: ما علاقه‌ای به بانگ رعد یا همان ناکامی و بی‌مرادی‌های زندگی نداریم و نمی‌خواهیم آن را بشنویم و پیغامش را بگیریم.

نکته ۲: در مسیر بیدار شدنمان به زندگی، ما مانند پر کاهی مرتب در حال رفت‌وآمد به فضای یکتایی و ذهن هستیم. حال هنگامی که هشیاری جسمی پیدا می‌کنیم و با چیزهای بدی در خود مثل خشم، درد و همانندگی زیاد روبرو می‌شویم، به ناموسمان برمی‌خورد و شروع به داد و فریاد کردن می‌کنیم؛ درحالی‌که اگر فضا را باز کنیم و آن‌ها را بپذیریم، پیغام زندگی را که همواره می‌خواهد همانندگی‌های مان را به ما نشان بدهد، دریافت می‌کنیم.

چشم او مانده‌ست در جوی روان
بی‌خبر از ذوق آب آسمان

– (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵)

چشم انسان من‌ذهنی در این لحظه به علت نیازمندی به جهان، به آن‌چه که ذهن نشان می‌دهد و فکرهای پشت‌سرهم که مانند جویی روان از ذهنش می‌گذرد دوخته شده‌است و از ذوق آب آسمان گشوده‌شده درون که در اثر فضاگشایی می‌جوشد و بالا می‌آید بی‌خبر است. [به عبارتی زندگی رحمت اندر رحمت است و هر لحظه می‌خواهد به ما کمک کند، اما توجه ما همواره معطوف فکرهای پشت‌سرهم و اخبار جهان بیرون است، در نتیجه این رحمت را دریافت نمی‌کنیم.]

نکته: باید در خود بازبینی کنیم که آیا هنگام بی‌مرادی، ناکامی و از بین رفتن همانیدگی، پیغام زندگی را با فضاگشایی دریافت می‌کنیم؟

مَرَكِبٌ هَمَّتْ سَوِي اسباب راند
از مَسَبِّبٍ لاجرم محروم ماند

–(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶)

از آن جا که انسان من ذهنی تمام توجه خود را معطوف اسباب و علل این جهانی کرد، به ناچار از مُسَبِّبِ الْأَسْبَابِ، خداوند، که تمام وضعیت‌ها را ایجاد می‌کند غافل شد.

نکته ۱: همه استفاده قرآن برای این است که انسان را از سبب‌سازی ذهن درآورده، و او را متوجه فضاگشایی کند.

نکته ۲: مردم هنگام مواجهه با ناکامی و بی‌مرادی سرعت فکر کردن خود را بیشتر می‌کنند در حالی که متوجه نیستند اگر سرعت فکر کردن از حدی بگذرد، انسان دیوانه می‌شود چراکه با این کار فشار روی جسم زیاد می‌شود.

آنکه بیند او مُسَبِّب را عیان
گی نهد دل بر سبب‌های جهان؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷)

آن کسی که فضا را باز کرده و آشکارا سبب‌ساز و به‌وجودآورندهٔ اتفاقات را می‌بیند و درمی‌یابد که خداوند با خرد فضای گشوده‌شده و از طریق «کُنْ فَکَانَ» کارها را درست می‌کند، در این صورت او کی دل‌بستهٔ قوانین علت و معلول و سبب‌سازی ذهن می‌شود و از فکری به فکر دیگر می‌پرد؟

عاقلان نقطهٔ پرگار وجودند ولی
عشق داند که در این دایره سرگردانند

-(حافظ، دیوان غزلیات، غزل شمارهٔ ۱۹۳)-

عاقلان یا من‌های ذهنی و کسانی که از طریق همانیدگی‌ها می‌بینند، حول محور آن‌چه ذهن نشان می‌دهد می‌گردند و آن را در مرکز خود گذاشته و اصل می‌پندارند، در حالی که عاشقان، انسان‌های زنده به زندگی می‌دانند که آن‌ها با این‌گونه فکر و عمل کردن همیشه آشفته و سرگردانند.

نکته: سرگردانی انسان‌ها به صورت فردی و جمعی کاملاً مشهود است. حال باید تمام خانواده‌ها با توجه به راهنمایی‌های بزرگانی چون مولانا روی خود و اعضای خانواده کار کنند، تا افراد پرورش یافته در این خانواده، وقتی وارد اجتماع می‌شوند، جامعه را نیز اصلاح کنند و همواره این حقیقت را مدنظر قرار دهند که «نقطهٔ پرگار وجود» نباید بر اساس عقل من‌ذهنی و هشیاری جسمی باشد.

در دایرهٔ قسمت ما نقطهٔ تسلیمیم
لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی
- (حافظ، دیوان غزلیات، غزل شمارهٔ ۴۹۳)

خداوندا، در دایره «قضا و کُن فکان» الهی تو، ما تسلیم هستیم، فضا را باز و مرکز را عدم می‌کنیم و هرآنچه که
تو از طریق ما می‌اندیشی، می‌فرمایی و عمل می‌کنی، ما آن را قبول داریم و می‌پذیریم.

چون ز مرده زنده بیرون می‌کشد
هر که مرده گشت، او دارد رشد
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹)

رشد: به راه راست رفتن

چون خداوند دائماً از مردهٔ من‌ذهنی، زندگی زنده را بیرون می‌کشد، هرکسی که هشیارانه نسبت به من‌ذهنی
بمیرد، در این صورت او هدایت یافته‌است.

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کُند
نفس زنده سوی مرگی می‌تند

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰)-

چون قانون خداوند این است که به وسیله «قضا و کُن فکان» از زندگی زنده یعنی هشیاریِ خالص ما به عنوان امتداد خودش، مردگی من ذهنی را بیرون بیندازد، بنابراین من ذهنی دائماً به خودش ضرر می‌زند و میل به مرگ و نابودی دارد. [به عبارتی ما هر لحظه با آوردن ذهن به مرکزمان، به خودمان ضربه می‌زنیم و می‌میریم یعنی همانیدگی‌ها را ادامه می‌دهیم؛ از طرفی نیز خداوند می‌خواهد ما را از این همانیدگی‌ها جدا کند، اما ما با مقاومت کردن در برابر اتفاقات، بر خلاف عقل کل حرکت کرده و در نتیجه دچار درد می‌شویم.]

نکته: بافت من ذهنی به گونه‌ای طراحی شده است که خودش، خودش را از بین ببرد؛ کما این که یک نوجوان چهارده ساله با همانیده شدن زیاد با چیزها، آن قدر افسرده و پژمرده می‌شود تا بالاخره بفهمد همانیدن با چیزها کار درستی نیست و نباید به این کار ادامه بدهد.

مُرْدَه شَوْ تَا مُخْرَجُ الْحَيِّ الصَّمَدِ
 زنده‌ای زین مرده بیرون آورد
 - (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۱)

-مُخْرَجُ الْحَيِّ: بیرون آورنده زنده

[ای انسان] فضا را باز کن و هشیارانه نسبت به من ذهنی بمیر تا بیرون آورنده زندگی، خداوند بی نیاز، امتداد خودش را از مرده من ذهنی بیرون آورد.
 نکته: به محض این که فضا را باز می کنیم درمی یابیم که ما نیز فطرتاً مانند خداوند بی نیاز و عاشق ذات و حقیقت خویش هستیم.

(قرآن کریم، سوره روم (۳۰)، آیه ۱۹)

-«يُخْرِجُ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ.»
 «زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده، و زمین را پس از مردگی اش زنده می کند و این گونه (از قبرها) بیرون آورده می شوید.»

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ بَدَانٍ
كَمَا عَدَمَ أَمِدَ عَابِدَانَ

«حق تعالی زنده را از مُرده بیرون کشد. بدان که عدم مایهٔ امیدواری پرستشگران است.»

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۱۹)

خداوند زندهٔ خود را از مردهٔ من ذهنی بیرون می‌آورد. این را بدان که امید عابدان، انسان‌هایی که فضاگشایی می‌کنند و می‌خواهند به خداوند زنده شوند، مرکز عدم است.

گفت خادم را که در آخر برو
راست کن بهر بهیمه گاه و جو
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵)

- بهیمه: حیوان چهارپا

[صاحب خر] به خادم خانقاه گفت به آخور برو و به آن حیوان سری بزن و جو و گاهی برای آن زبان بسته فراهم کن. [این بیت اشاره به داستانی از مثنوی بدین شرح است. شخصی خر خود را به خادم می سپارد و هر بار که می خواهد به خادم بگوید که چگونه از آن حیوان تیمارداری کند و به اصطلاح آن را تر و خشک کند، خادم در جواب می گوید «لا حول»؛ یعنی من خودم می دانم و نیازی به تأکید شما نیست، در حالی که خادم به جای انجام کارهای لازم، دنبال کار خود می رود و خر بیچاره را به حال خود رها می کند و نتیجه این اهمال و سستی خادم، فردای آن شب در راه رفتن خر ظاهر می شود و صاحب خر در جواب اشخاصی که از او می پرسند آیا این همان خری نیست که بسیار از او تعریف می کردی پس حال چرا لنگ لنگان می رود و گویی در حال تعظیم می باشد، می گوید: خری که شب «لا حول» بخورد، صبح هم تعظیم می کند.

به عبارتی این داستان، داستان ما انسان‌ها در ذهن است که گرچه ظاهراً عبارت «لا حول» را که در مقام بیم و هراس و حیرت از نیروی خداوند بیان می‌شود، به کار می‌بریم اما در عمل با همانیده شدن با چیزها و زندگی خواستن از آن‌ها، قبول نداریم که نیرو و قدرتی بالاتر از نیروی خداوند در جهان وجود دارد.]

نکته: اگر ما معنی «لا حول» را درست فهمیده و آن را عملاً در زندگی خود به کار می‌بریم، باید در خود بازبینی کنیم که آیا واقعاً فضا را باز می‌کنیم و به زندگی وصل می‌شویم، یعنی نیروی من‌ذهنی را باطل می‌کنیم؟ آیا دیگر از همانیدگی‌ها پشتیبانی نمی‌خواهیم؟ آیا از کسانی که با آن‌ها همانیده شده‌ایم هیچ کمکی نمی‌خواهیم و از آن‌ها گله نمی‌کنیم؟

گفت: لآحول، این چه افزون گفتن است؟
از قدیم این کارها کارِ من است

–(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۶)

خادم گفت پناه بر خدا، این چه سخنِ اضافه و بیهوده‌ای است که می‌گویی، زیرا از زمان‌های قدیم این قبیل کارها وظیفهٔ من بوده‌است.


با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com